



# مروری بر کارنامه داستانی طیبه گوهری

نگارنده: احسان نعمت‌اللهی  
زاده شیراز (۱۳۶۶)  
شاعر، پژوهشگر، منتقد و مترجم

امروز، بلکه به عنوان فاکتور تعیین‌کننده‌ای در نگاه‌ها و اندیشه‌های تازه و متفاوت در حیطه داستان‌نویسی امروز، غیرقابل انکار است.

در مرور کارنامه داستانی طیبه گوهری، ابتدا باید اشاره کرد که وقتی با داستان‌نویسی روبه‌رو می‌شویم که با دغدغه‌های محیط اجتماعی خویش و بحران‌های هویتی انسان مدرن و طبقه متوسط شهری، به صورت توأم درگیر است، نمی‌توان به داستان‌های او تنها در بافت فرمی و ساختاری پرداخت. دغدغه‌های مذکور، در رمان «گلوگاه» و «بحران‌ها» در دو مجموعه و حالا عصر است و بزرگراه بیش‌تر مستتر است.

و حالا عصر است با دوازده داستان کوتاه، نخستین مجموعه داستانی نویسنده است که علاوه بر پختگی فنی و ساختاری اثر، به خوبی نشانگر تنوع اندیشه و دغدغه‌های نویسنده در زیست - جهان انسان مدرن است. همان‌گونه که نام این مجموعه با نوعی آشنازدایی لفظی همراه است، تمام داستان‌ها نیز از همین قاعده تبعیت می‌کنند و در اوج آغاز و در اوج به پایان می‌رسند. در هر یک از داستان‌ها تلاش نویسنده برای خلق موقعیت‌های بارز و قابل اعتنا و البته با زاویه‌ای تازه به فردیت‌ها و دغدغه‌های کاراکترهای داستانی خود محسوس است. داستان‌ها نه در زبان بیرونی، که در بستر زبان و نگاه منحصر به فرد راوی به حوادث اطراف خود شکل می‌گیرند.

در داستان «هزار و یک بار» با دغدغه‌های آوارگی شاعری عاشق‌پیشه در غربت و سرگردانی خودخواسته

تو را پشت پرچین‌ها می‌جویم و کلام را  
به آشفته‌گی سختم، قاضی ... که عشق است،  
مایملک مرگبار هفتادوپنج درجه زیر تشنج را،  
به وقت خیره شدن به ناکجای رستگاری ...  
(احسان نعمت‌اللهی)

بی هیچ گونه نگاه جنسیتی به ادبیات و پیش‌قضاوت و فرضیه‌سازی درباره ناپایداری شهرت زنانه در ادبیات و داستان‌نویسی، معتقدم نقش زنان در ادبیات فارسی، نه به عنوان عامل تثبیت‌کننده هویت مستقل زنانه



در داستان «پل» روایتی فشرده از عشق‌ها و ازدواج‌های سفید و سیاه امروزی داریم که در نهایت ما را به این پرسش اساسی انسان امروزی می‌رساند که به راستی باید تا کجا به دنبال تعریف تازه‌ای از پل‌های ارتباطی مستقل از عشق و احساس در یک رابطه بود؟

در داستان «چترباز» با تأکید راوی نوجوانی که عزادار بزرگ‌ترین حامی خود است، به دنیای بزرگ‌ترهایی وارد می‌شویم که با بیان روایی زیبایی از چگونگی بیرون آمدن مردگان از جهانشان به تصویر کشیده می‌شود.

در داستان «پلاتین» با مادر استخوان‌هایی روبه‌رویم که حاضر نمی‌شود حتی پلاک فرزند شهید خود را به شناسایی استخوان‌هایش گواه بگیرد و به دنبال نشانه‌هایی در گذشته می‌رود و گذشته‌ها و سیمبول‌هایش را کندوکاو می‌کند.

نویسنده در «چشم‌های فرضی» ما را به راهروهای تودرتویی از تربیت‌های اشتباه نسل جدید می‌برد؛ با نگاهی سستی به انسان معاصر، وسواس‌ها و حسادت‌هایی که نتیجه بی‌توجهی‌ها و جلب توجه‌های کاذب است. در «مهمان آخر» سرگردانی‌های مترجمی منزوی و پارانویید را می‌بینیم؛ سرگردانی بوف کوروار در کتاب‌های خودش و حرکت میان ناکامی‌های خود و شخصیت‌های ادبی محبوبش.

«اینجا همه خوابیده‌اند» حزن و اندوه مادرانه‌ای است که روایت تلخی را تصویر می‌کند و منجر به این می‌شود که پس از آن با کودک دل‌بندش، تنها و تنها، روی گرانت‌های سیاه بنشیند.

«نشان‌های مفرغی» از یک سو، بحران‌ها و کشمکش‌های نسل‌ها را نشان می‌دهد و از دیگر سو، دغدغه‌های مهاجرتی



روبه‌رویم. داستان از زبان خواهر این روح سرگردان و با لحنی خطاب‌ی که البته در نوع خود برای چنین موضوعی، ساختاری بدیع را به وجود آورده، روایت می‌شود و شرح دگرذیسی و استحاله دغدغه‌های روح سرکش عاشق‌پیشه‌ای که اکنون به شبحی سرگردان و گمنام می‌ماند و گویی هرگز در این کائنات نبوده است، به زیبایی در توالی این نامه‌ها دیده می‌شود؛ مخصوصاً آنجا که از دلنگی‌ها و عاشقانه‌ها و نوستالژی‌های رمانتیک نامه اول، به سرگردانی پرتلاش‌زوری از نوع هدایت و ساعدی می‌رسد و خانه دوست را بر نقش قلمدان‌ها و سفالینه‌های میبید می‌جوید و در انتها نیز به شکاف‌های عمیق فرهنگی و تضادهای ذهن بسته خویش با دنیایی با دغدغه‌های بزرگ‌تر پی می‌برد.

در داستان «آه» تقدیرگرایی تراژیک و تلخ جنگ و جانبازی بی‌گناه در بستر و همسری دلسوز و وفادار، این بار از زاویه دید درونی خود جانباز و همراه شدن مخاطب با احساسات خوب و بد و مثبت و منفی و کشمکش‌های خودآگاه و ناخودآگاه بیمار با همسرش، نگره‌ای جدید را از همراهی و ادراک جهانی و همناک، و نه صرفاً مشاهده‌گری راه، تا مغز استخوان دردها و موج‌ها و جنون‌های مزمن، به مخاطب القا می‌کند.

در داستان «لرزه‌های خیس» آشنایی‌زدایی‌های لفظی و ساختاری، به آشنایی‌زدایی‌های روایی و رخداد‌های داستانی نیز می‌رسند؛ آنجا که یک زن سالم و خوشبخت، به طور ناگهانی، به تیغ جراحی دعوت می‌شود تا از فردای این دعوت و به منظور جلوگیری از پیشرفت سرطان پستان، زنده باشد و زن نباشد. نویسنده خلاق داستان با ایجازی که سهل‌ممتنع می‌نماید، در پاراگرافی درخشان به روایتی جادویی در ذهن راوی، کشف بیماری و طول درمان و مرگ و پس از مرگ خویش می‌رسد و در ادامه، به کشمکش‌های راوی به مثابه زنی که در بحران، لجبازی پیشه کرده است، می‌پردازد؛ زنی که ابتدا به همسر خود بدگمان شده است و سپس سعی می‌کند او را از خود منزجر کند. در پایان نیز با تصاویر روایی درخشانی در لحظه بیهوشی راوی و ادامه دغدغه‌ها و بیم و امیدهایش مواجهیم. به زعم نویسنده این سطور، این داستان به لحاظ ویژگی‌های برجسته فرمی و ساختاری متعددی که بسط بیشترشان در این سطور نمی‌گنجد، و نیز با تأکید بر ایجازی که سهل‌ممتنع می‌نماید، از داستان‌های قابل توجه کارنامه هنری طیبه گوهری است.

## 1 . Père-Lachaise

را که گاه می‌تواند به بازگشت ریشه‌ها منجر شود.

داستان کوتاه «و حالا عصر است» با زاویه دید خطابی بدیعی در ساختار یک حسب‌حال، از همسر و فرزند مردی می‌گوید که دیگر نیست.

«حلقه داغ» نیز حکایت تجربه‌هایی تلخ در روابط افسارگسیخته امروزی است؛ روایتی از نقره‌داغ شدن‌ها. مجموعه داستان «بزرگراه» شامل دوازده داستان کوتاه، داستان‌نویس را اندکی به دغدغه‌های بیرونی طبقه متوسط شهری نزدیک‌تر می‌کند و شاید بتوان گفت او را در روندی قرار می‌دهد که به رمان گلوگاه ختم خواهد شد. مشهود شدن هر چه بیشتر دوگانه‌انگاری ایده‌آل‌ها و حقایق، رمزگان‌های متعدد اجتماعی، نگاهی جامعه‌شناسانه‌تر به مقوله احساسات فردی و اجتماعی و عبور هر چه بیشتر از مونولوگ‌های ناشی از دغدغه‌های فردی از طریق متمایزسازی و نقش‌دهی حضور دیگری در روایت‌ها، شاخصه‌هایی از طی کردن مسیر مذکور است.

در داستان درخشان و زیبای «تا وقتش برسد» راشومون<sup>۱</sup> وار، از روایتی مینی‌مال در پاورقی نشریه‌ای ادبی دال بر تجربه زیستی نویسنده از غرق شدن معشوقه‌اش در زنده‌رودی پرآب که توسط دو دانشجوی عاشق خوانده می‌شود، به روایتی دگرگونه از زبان معشوقه غرق‌شده‌ای می‌رسیم که اکنون در هیبت الهه زاینده‌رود، پای معشوق عزادارش را نوازش می‌دهد، شیفتگان را به نظاره می‌نشیند، آرزوی فرزند داشتن در سر می‌پروراند و عاشق شوهر و فرزند زنان دیگری می‌شود. در بافت خلاقانه و استادانه این داستان، باز ماندن دست تأویل مخاطب برای ابهام ادامه روایت از سوی زوج جوان و یا حلول در کالبد الهه‌ای سرگردان و مستغرق در زاینده‌رود، منطق این روایت را می‌سازد و فارغ از هر نوع خوانش و تأویل داستانی، در قالب شعری منشور، به استقبال سروده «بهرام اردبیلی» می‌رود که:

... من آمم آری

که پل به دیدن من

سی و سه چشم دارد

آبم

لاشه به بازو دارم ...<sup>۲</sup>

«دلتهای روشن» روایت تلخی است در قضاوت‌های ناآگاهانه انسان‌های شهرنشین از همسایگانی که فرسنگ‌ها از یکدیگر دورند و بی‌توجهی به عواقب حزن‌آلود قضاوت‌ها.

«بگو که نگفتی» به کوتاه بودن فرصت‌های زندگی و جبران‌ناپذیری آسیب‌های روابط می‌پردازد؛ آنجا که مرز میان جبران‌پذیر بودن اشتباهات گذشته، با

کینه‌جویی و انتقام، به باریکی تار مویی می‌شود. در داستان «شهر بازی» که توصیف گروتسک‌آوار لوکیشن کارناوالی شهربازی مجاور آپارتمان‌های شیک، به شدت سمبولیک و قابل توجه است، از فضایی بیمارگونه، به قلب کوچه‌باغ‌های آرام و زیبایی می‌رسیم که به بهای پا نهادن بر ارزش‌های اخلاقی مرسوم به دست می‌آید. این تضاد را می‌توان از زاویه نگرش تحلیلی روانکاوانه تحلیل کرد.

داستان «پاگیر» حکایت مادری است بیوه و چگونگی تأثیر متقابل این بیوه‌گی با فرزندان و محیط اطراف. «ماکت ارگ» مسخ‌شدگی شیزوئیدگونه بیست‌ساله زنی را به تصویر می‌کشد، در سفری که نمی‌بایست اتفاق می‌افتاد؛ به دنبال هویت فردی خویش، در کالبد نیمه گمشده‌ای که روزی از سفر برمی‌گردد و تا آن روز، بایستی با هر پروازی که می‌آید، با چمدانی در یک دست و ماکتی از ارگ بم در دست دیگر، از فرودگاه به ماتم‌سرا برگردد.

«قرار بی‌قراری» روایت عشق شوهر زنی است نازا، به داشتن فرزند که منجر به خرید فرزند یک زوج به ظاهر فقیر می‌شود و در انتها، این ماجرا در ذهن زن نازا روایتی دیگرگونه به خود می‌گیرد.

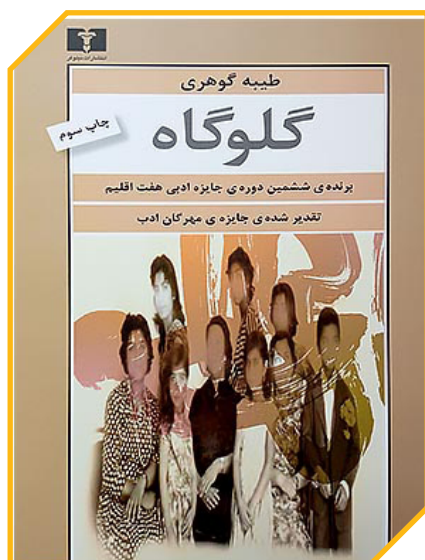
داستان «نشانی» به نشانه‌های عشقی قدیمی می‌پردازد که مشخص نیست زاینده‌تخیلات پیرمردی فراموش‌کار است که بر خلاف نسل جدید، با وجود تمام کامیابی‌ها، دلش را به این فروغ زنده نگه داشته، و یا قطعه‌ای از پازلی است که برای همیشه نامکشوف می‌ماند. هر چه باشد، شکاف مفهومی عشق و احساس را در توالی نسل‌ها، به خوبی تصویر می‌کند.

«همدیگر» به روان‌درمانی قاتل سه زن روسپی می‌پردازد که تنها به اتهام نام کوچکشان به قتل رسیده‌اند و قاتل پس از اینکه می‌فهمد نام دو تن از زنان مستعار بوده، از انتخاب خود پشیمان می‌گردد و دیوانه می‌شود و پرستاری که به دنبال کشف راز این جنایت و به دنبال قطعات روایت از همسر و مادر قاتل است، در نهایت به مردی می‌رسد که نام پاره تن و جگرگوشه‌اش را با معشوقه‌ای قدیمی یکی کرده است. در این داستان نیز با رمزگان‌های اجتماعی و احساسی متعددی در تحلیل ضمنی ناپهنجاری‌های رفتاری و احساسی روبه‌رویم.

داستان‌نویس در «همسایه‌های ساحلی» به درنوردیدن حدود و مرزهای مرسوم، برای نزدیکی بیشتر اندیشه و احساس می‌پردازد. اینکه چطور اعتماد زوج‌ها در روابط عاطفی و اعتماد انسان‌ها به نیت‌های خیر و بی‌آلایش نسبت به هم، می‌تواند تعبیر شوم خواب دو زن را بر هم بزند و بر تقدیر شوم کابوس دو زن که یکی استغراق و دیگری صاعقه‌ای را برای دیگری رقم زده بود، فائق کند.

1 . Rashomon

۲ . پایان‌بندی شعر «سپاهان» سروده بهرام اردبیلی.



سبب زود شکستن و تا شدن در این راه. هیجان‌ها نیز کنترل‌شده و در خدمت داستان و البته تصویرسازی‌ها و فضا سازی‌ها و شخصیت‌پردازی‌ها شش‌دانگ این رمان است. هویت و شناسنامه کامل و سوسان‌های برای کاراکترها ترسیم و پرداخته شده است، حتی بیش از نقش ظاهری آن‌ها در روند داستانی؛ گویی بار سطرهای سفید این داستان را به دوش می‌کشند و البته که همین است؛ در غیر این صورت، گلوگاهی نیز وجود نداشت. در نهایت باید پذیرفت این رمان شاید همزاد همان پیراهن حسام در جهان واقعی است که باد آن را از روی بند رخت، با خود به زمین‌های خاکی و سیمانی برد و باید بیش از این‌ها از آن مراقبت و نگهداری کرد.

در پایان این مرور کوتاه بر کارنامه داستانی طیبه گوهری، که تنها مقدمه‌ای بر پژوهش‌های موشکافانه داستان‌های او توسط نویسنده این سطور است، تأکید بر خوانش و آشنایی بیشتر مخاطبان با زیست - جهان داستانی ایشان و دیگر اصحاب مستقل قلم دارم. تنها معجزه‌ای که دلیل آفتاب آمد، بی‌نشان‌تر از باخترانش بود که دیگر حتی بال بال زدن فرشتگان را، هم‌سرایی نمی‌کرد (احسان نعمت‌اللهی).

#### منابع:

- گوهری، طیبه (۱۳۹۲ ش). بزرگراه، چاپ اول، تهران: گمان
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۴ ش). گلوگاه، چاپ اول، تهران: صدای معاصر
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۸ ش). و حالا عصر است، چاپ اول، تهران: ثالث

«رستاخیز» مسخ‌شدگی و استحاله انسانی را به تصویر می‌کشد که در دام باورها و دغدغه‌هایش گرفتار آمده و در ناکجای تاریخ ناپدید می‌شود.

در انتهای این مجموعه، داستان کوتاه «بزرگراه» را می‌توان بازتولید روایت راشومون‌وار داستان اول همین مجموعه دانست، اما این بار در قالب قضاوت‌های نادرست و بی‌پشتوانه مورد اشاره در داستان دوم و تأکید دگرگونه‌ای بر سنگینی بهای این ناآگاهی.

طیبه گوهری با چنین پشتوانه داستانی، در سومین اثر مکتوب خود، در قالب رمان ۱۵۶ صفحه‌ای گلوگاه، گلوگاه مخاطب خود را به شدت می‌فشارد و آنچه از نگاه روانکاوانه به دغدغه‌های خویش آزموده بود و از غربال روانشناسی اجتماعی گذرانده بود، در اثری با محوریت «اجتماعی - فرهنگی - سیاسی» بازتاب می‌دهد. ارزش‌های محض و کشمکش‌های مبتذل، در قالب این داستان از بازخوانی صرفاً تاریخی رخدادهای فراتر رفته و دغدغه‌های تاریخی - اجتماعی را به ساحت ادبیات می‌کشاند. سکوت داستان درباره آرمان‌های رقم‌زننده حوادث تلخ این رمان، عمقی از بیان روایی - مفهومی به این اثر بخشیده و سبب شده از قالب ایده‌آل‌های مرسوم و موروثی، به ساحت اندیشه‌گانی و اندیشه‌ورزی مدرن سوق پیدا کند. این روایت به شدت خشن و بی‌رحمانه در سه فصل متوالی و با لیز خوردگی منطقی زاویه دید از آنهاید به حسام در اپیزود اول به دوم رقم می‌خورد و در انتها به شکلی استادانه، به زاویه اندیشه‌گانی مشترکی میان زوایای دید اول و دوم می‌رسیم که در هیئت سایه‌هایی پرابهت به سوی تقدیر تلخ خویش گام برمی‌دارند. در این تقدیرگرایی تراژیک، دوگانه‌انگاری معنای زندگی و چگونه زیستن، با حذف ریزوماتیک عنصر ناامیدی، رنگ تازه‌ای به خود می‌گیرد و سبب می‌شود سایه شوم مرگ و ترس و تهدید از یک سو و معنا باختگی از دیگر سو، نه از بین برود و نه بلا تکلیف بماند؛ بلکه در کالبدی جوهری که گویی از تقدیرش گریزی نیست، به دنبال آرمان‌های ظاهراً بی‌اعتبار شده‌ای برود که اکنون بهای سنگینی نیز برای آن پرداخته است. حماسه‌ای در کار نیست و قهرمان‌پروری معنایی ندارد؛ حتی به نوعی می‌توان گفت با بیان مستقیم عمق و خلوص احساس و رفتار و بیان روبه‌رو نیستیم و قضاوت به داستان و روند داستانی سپرده شده است، جز در سطرهای محدود و البته به‌جا، مثل سطرهای مهم و کلیدی بحث درباره احساس احترام توأم با نفرت سرایدار از حسام و حسام از خودش، احترام سرایدار به حسام به سبب موقعیت برتر و نیز نفرت به همان دلیل، و احترام حسام به خودش به سبب راهی که انتخاب کرده و نفرت به